«اگر گلوله شما را نکُشد، جنگ راهی پیدا می‌کند که درون‌تان را بشکند. بسیاری از زنان مسن‌تر هنوز با ترومای روانی و احساس زندانی بودن در شهر زندگی می‌کنند، چون نمی‌توانند به خانه‌ها، زمین‌ها و باغ‌های خود در جنوب بازگردند. حس تعلق‌شان را با خشونت قطع کرده‌اند. اسرائیل انگار با کینه، تلاش می‌کند پیوند زنان با سرزمین‌شان را محو کند.»

مایا می‌گوید تا اوایل دهه ۲۰۰۰، حتی اجازه نداشته زادگاهش را از نزدیک ببیند. با چنین پیش‌زمینه‌ای، استفاده بنیامین نتانیاهو از شعار «زن، زندگی، آزادی» برای توجیه حمله به ایران، برای مایا تنها نشانه‌ای دیگر از یک الگوی آشناست: «این همان تاکتیک کهنه‌ای است که سال‌هاست دولت‌های قدرتمند به‌کار می‌برند؛ شست‌وشوی حقوق زنان. آنها وانمود می‌کنند دغدغه آزادی دارند اما درحقیقت، این شعار را سپری کرده‌اند برای مشروع جلوه دادن جنگ، مداخله و گسترش نفوذ خود.»

مایا مثال‌های متعددی می‌آورد: افغانستان، عربستان سعودی، فلسطین و حالا ایران: «هرگاه پای تصمیم‌گیری واقعی به میان می‌آید، همین دولت‌ها زنان را کنار می‌زنند، مگر آن‌هایی که در خط سیاست‌های رسمی‌شان حرکت کنند. این استفاده گزینشی از زنان، نشانه‌ای روشن از نیت واقعی‌شان است. آن‌ها از زنان استفاده می‌کنند، نه برای آزادی‌شان، بلکه برای پیشبرد اهداف سیاسی و نظامی.»

برای مایا، نتانیاهو نماد همین ریاکاری است؛ سیاست‌مداری که خود یکی از مسئولان مستقیم کشتار زنان و کودکان در فلسطین، لبنان و سوریه است: «این که کسی مثل او، با آن همه جنایت، حالا نام مهسا امینی را بر زبان می‌آورد، نشانه‌ای است از ابتذال اخلاقی. اگر کسی هنوز باور دارد اسرائیل قرار است زنان ایرانی را آزاد کند، کافی است به غزه نگاه کند یا به افغانستان پس از اشغال.» او برای زنان ایرانی هم پیامی روشن دارد: «تا زمانی که ماشین‌های جنگی روشن‌اند و مردان جنگ‌طلب آن را هدایت می‌کنند، رنج زنان دستمایه سوءاستفاده خواهد بود. ما باید مراقب باشیم. مبارزه برای آزادی، نمی‌تواند با بمب آغاز شود.»

«دیانا»، روزنامه‌نگار دیگر لبنانی هم معتقد است که تأثیر لایه‌های مختلف از درگیری و جنگ بر زندگی زنان لبنان را نمی‌توان دست‌کم گرفت؛ زنانی که نه‌تنها باید در جنگ برای بقا می‌جنگیدند، بلکه در «نظام مردسالارانه صلح» هم برای بقا تلاش می‌کردند. او می‌گوید این وضعیت به‌صورت بین‌نسلی قابل مشاهده است: «مادربزرگ‌هایی که زیر بمباران خانه‌ها را اداره می‌کردند، مادرانی که پس از آوارگی خانواده‌ها را دوباره ساختند و دخترانی که اکنون با فروپاشی اقتصادی و موج گسترده مهاجرت روبه‌رو هستند. با وجود همه این‌ها، زنان توانسته‌اند جوامع را سر پا نگه دارند اما تغییرات ساختاری چه در قانون، چه در سیاست، همچنان دست‌نیافتنی باقی مانده است.» دیانا می‌گوید در پی جنگ داخلی، اشغال جنوب لبنان و درگیری‌های بعدی نقش‌های زنان تغییر کرد، گاهی گسترش یافت، اما اغلب به‌شکل دردناکی: «در طول جنگ داخلی، زنان همه نقش‌ها را برعهده گرفتند: مراقبت‌کننده، رزمنده، قاچاقچی در ایست‌های بازرسی و مذاکره‌کننده برای آزادی عزیزان ربوده‌شده. در جنوب تحت اشغال، زنان نقش کلیدی در حفظ حیات اجتماعی داشتند و بسیاری از آن‌ها در شبکه‌های مقاومت، عمدتاً در محافل سکولار، فعال بودند اما این جنگ‌ها آن‌ها را در برابر خشونت آسیب‌پذیرتر هم کردند؛ هم از سوی «دشمن»، هم در درون جوامع خودشان. همان‌طور که سعاد جوزف می‌گوید، جنگ فقط بیوه و مادر شهید نمی‌سازد؛ بلکه قراردادهای مردسالارانه‌ای را تعمیق می‌کند که پس از خاموش‌شدن سلاح‌ها، آزادی زنان را محدود می‌کنند.»

دیانا می‌گوید حرف‌های نتاهیاهو درباره زنان ایران همان الگویی است که در لبنان و دیگر جاها هم دیده است؛ قدرت‌هایی که زبان فمینیستی را قرض می‌گیرند تا خشونت‌شان را بپوشانند: «همان‌طور که بعضی از نهادهای خارجی یا سیاستمداران از حقوق زنان برای توجیه برنامه‌هایی استفاده کرده‌اند که هیچ ربطی به رهایی واقعی ندارند. وقتی فمینیسم ابزار تبلیغاتی می‌شود، بخشی از ماشین جنگ می‌شود، نه ابزاری برای صلح.»

به گفته دیانا این کار، فمینیسم را تهی می‌کند، مبارزه برای عدالت را به یک شعار بازاریابی تقلیل می‌دهد و صدای فمینیست‌های واقعی، کسانی را که در خط‌مقدم‌اند خفه می‌کند، چون زبان آن‌ها مصادره شده است. دیانا در پاسخ به این سوال که چه پیامی برای زنان در دیگر مناطق درگیر بحران مانند ایران دارید، می‌گوید: «شما تنها نیستید و شما فقط قربانی نیستید. مبارزه شما بخشی از چیزی جهانی است اما این شمایید که شرایط آن را تعیین می‌کنید. نگذارید کسی از رنج‌تان برای توجیه خشونت بیشتر استفاده کند.»

روایتی از سوریه: پدرسالاری در سوریه هم می‌جنگد

پاسخ «اولا»، فمینیست و پژوهشگر اهل سوریه، به این پرسش که چرا نیروهای خارجی و مسلح در دوران جنگ اغلب از زنان سخن می‌گویند، یک کلمه است؛ «پدرسالاری». «چه رژیم باشد، چه میلیشیا یا دولت، همه یک منطق مشترک را بازتولید می‌کنند؛ این تصور که آن‌ها بهتر از خود ما می‌دانند چه چیزی برای زنان خوب است، چه حقوقی داریم، با چه مشکلاتی مواجه‌ایم و آینده‌مان باید چگونه رقم بخورد.»

اولا، نویسنده پژوهش «مسیرهای جنبش فمینیستی پس از ۲۰۱۱»، بر این باور است که سخن گفتن درباره زنان ساده است، اما گوش سپردن به آنان مستلزم واگذار کردن قدرت است و پدرسالاری هیچ‌گاه داوطلبانه قدرت را واگذار نمی‌کند: «وقتی مردم سوریه در سال ۲۰۱۱ قیام کردند، خواستار کرامت، آزادی و حقوق بشر شدند. این یک انقلاب برای کرامت بود و کرامت بدون حقوق کامل زنان، بی‌معناست. با وجود جنگ و آوارگی، سازماندهی فمینیستی در سوریه شکوفا شد؛ زنانی که ابتکارات محلی را رهبری کردند، از بازماندگان حمایت کردند و فضاهای فمینیستی تازه‌ای در جامعه و تبعید بنا کردند. فضاهایی مبتنی بر همبستگی، مراقبت و مقاومت روزمره، نه وابسته به نهادهای سنتی.»

اما همین زنان، در بزنگاه‌های حساس بار دیگر به حاشیه رانده شدند. اولا با نگاهی انتقادی به روند سیاسی در سوریه پس از شروع دوره گذار می‌گوید: «با وجود سال‌ها فعالیت و رهبری فمینیستی، از ۲۳ وزارتخانه در دولت انتقالی، تنها یکی به یک زن واگذار شد. این دستاوردها واقعی‌اند، اما شکننده‌اند. این پیروزی‌ها نتیجه جنگ نبودند، بلکه علی‌رغم آن به‌دست آمدند.» به گفته او، ۱۴ سال جنگ و آوارگی، اگرچه برای همه مردم سوریه دردناک بوده، اما زنان با شکل‌های خاصی از خشونت روبه‌رو شدند: «از تجاوز و خشونت جنسی در بازداشتگاه‌ها گرفته تا ناپدیدسازی اجباری، مجازات‌های عمومی توسط گروه‌های افراطی و استفاده از بدن زنان به‌عنوان سلاح در میدان جنگ.»

با وجود این واقعیت تلخ، روایت اولا از زنان سوری، روایتی از مقاومت در دل آتش است.

در مناطق تحت کنترل داعش، زنان در برابر ناپدیدسازی اجباری مقاومت کردند؛ مخفیانه تدریس می‌کردند، شبکه‌های حمایتی می‌ساختند و علیه شست‌وشوی مغزی ایستادگی می‌کردند. در مناطقی تحت سلطه نیروهای خارجی یا میلیشیاهای محلی، مستندسازی نقض‌ها، هدایت پاسخ‌های بشردوستانه و ایجاد فضاهای امن، حتی زیر بمباران، بخشی از تلاش روزمره زنان بود. از نگاه اولا، این فقط زنده‌ماندن نبود؛ بازآفرینی بود، ساختن بدیل‌هایی برای آینده‌ای بهتر: «مقاومت همیشه در قالب تظاهرات یا شعارهای بزرگ نبود. گاهی به‌شکل در کنار هم نگه داشتن جامعه و پافشاری بر حضور زنان در ترسیم آینده کشور متجلی می‌شد.»

در پاسخ به این که آیا میان نحوه استفاده از مسئله زنان در سوریه و بازنمایی مبارزات زنان ایرانی در جهان امروز شباهتی می‌بینند، پاسخ اولا قاطع است: «قطعاً. جنایتکاران جنگی و نیروهای اشغالگر، سال‌هاست مبارزات ما را دستمایه اهداف خود کرده‌اند. این موضوع تازه‌ای نیست. از فرانسوی‌ها در الجزایر تا آمریکایی‌ها در افغانستان، استعمار همیشه با شعار «نجات زنان» ظاهر شده و خشونت خود را مشروع جلوه داده است. امروز هم همین الگو تکرار می‌شود؛ وقتی مثلاً نتانیاهو از مبارزات زنان ایرانی برای توجیه تجاوز و سرکوب استفاده می‌کند، تنها ادامه همان تاریخ خشونت‌بار است.»

روایاتی از افغانستان: فقط رنگ زنجیرها تغییر می‌کند

در سال ۲۰۰۱، ایالات‌متحده آمریکا با وعده‌ی «آزادی زنان افغان» به افغانستان حمله کرد؛ شعاری که به پرچم تبلیغاتی لشکرکشی بدل شد و تصویر زن افغان را در رسانه‌های غربی، نماد «نجات‌یافتگی» از تاریکی طالبان نشان می‌داد. اما روایت زنانی که خود در متن آن ۲۰ سال «جمهوریت» زیسته‌اند، واقعیتی متفاوت و تلخ‌تر را به تصویر می‌کشد. مزدا، فعال حقوق زنان افغانستان، از درون این تجربه حرف می‌زند؛ از پشت ویترین‌هایی که براق‌شان کردند اما بوی کهنگی و خشونت را نمی‌شد از آن زدود.

مزدا می‌گوید که آزادی در افغانستان، معنایی توخالی و متورم یافته بود؛ فضای پُری که با سوزنی می‌ترکید. در آن ۲۰ سال، فقط گروهی محدود از زنان در کلان‌شهرها به دانشگاه‌ها و بازار کار راه یافتند، اما همان جامعه‌ای که آن‌ها را به درون کشید، با نگاه جنسیت‌زده‌ای از آن‌ها استقبال می‌کرد: «ظواهر تغییر کرده بود؛ دیگر زنان به‌دلیل نپوشیدن چادری در خیابان‌ها شلاق نمی‌خوردند اما کنایه‌ها، آزارهای کلامی، دست‌درازی‌ها و لمس‌های ناخواسته همچنان بخشی از تجربه‌ی روزمره زنان بود؛ تجربه‌ای که از خیابان تا کاخ ریاست‌جمهوری امتداد داشت. قوانینی که به‌ظاهر از حقوق زنان حمایت می‌کردند، در عمل اجرایی نبودند و ساختاری که زیر آن این قوانین وضع می‌شد، همان‌قدر ضدزن بود که پیش‌تر.»

به تعبیر مزدا، آمریکایی‌ها فقط ریش طالب را از خیابان‌ها جمع کردند، اما نظام همچنان همان نظام زن‌ستیز باقی ماند: «صدای واقعی زنان افغان، هرگز در اولویت اشغالگران نبود. نه در میدان سیاست، نه در طرح‌های بازسازی.» مزدا می‌گوید که صدای مردم، چه زن و چه مرد، برای قدرت‌های اشغالگر ارزشی نداشت؛ آن‌ها فقط صدای خودشان را می‌شنیدند و بقیه را با بمب، گلوله و خشونت خاموش می‌کردند: «ما اعتراض کردیم، تظاهرات کردیم، ولی پاسخ همیشه یک‌چیز بود؛ خشونت.»

اما آنچه تفاوتی بنیادی میان فمینیسم بومی افغانستان و نسخه‌ی وارداتی آن پدید می‌آورد، به باور مزدا، مسئله عاملیت بود: «در فمینیسم بومی، زنان خود سوژه‌اند؛ تصمیم‌گیرنده‌اند، نه موضوعاتی که نهادهای بین‌المللی و ارتش‌ها برایشان تصمیم بگیرند. آمریکا و ناتو، در بسته وارداتی دموکراسی‌ای که در کنفرانس بن به افغانستان تحمیل کردند، تعریف مشخصی از حقوق زنان را جا دادند؛ تنها تفاوت در این بود که آن روزها، زنان را با ظاهری سمبولیک در صحنه نگه می‌داشتند، تا مشروعیتی ساختگی برای اشغال بتراشند.» مزدا با نیشخندی تلخ می‌گوید: «چیزی به‌نام رهایی وجود نداشت، فقط رنگ زنجیرهایمان را عوض کرده بودند.»

او از تجربه شخصی و جمعی بدن زن افغان به‌عنوان میدان نبرد و نمایش قدرت می‌گوید؛ جایی که زن همیشه باید خودش را مقصر بداند، حتی اگر به او تعرض شود: «جامعه، او را به خاطر نوع پوشش‌اش سرزنش می‌کرد، قانون هم حمایت‌اش نمی‌کرد. پلیس به‌جای حمایت، خود در قامت آزارگر ظاهر می‌شد. در فضایی که هیچ سازوکار قانونی‌ای برای مقابله با زن‌کشی و آزار جنسی وجود نداشت، هر مردی در خیابان می‌توانست مأمور گشت باشد. نظام جمهوریت شاید گشت حجاب رسمی نداشت، اما مردسالاری در بافت جامعه، جاخوش کرده بود و کنترل بدن زن، مسئله‌ای عمومی بود.»

«بدن زنان»، به گفته مزدا، پرچم نظام‌ها شد، جمهوریت آن را نماد دموکراسی جا زد، طالبان امروز از آن پرچم «اسلام سیاسی» ساخته‌اند اما در هر دو حالت، زن به‌مثابه ابژه‌ای نمادین و ابزار مشروعیت‌سازی نظام‌ها باقی مانده است. چرا دولت‌ها در جنگ‌ها این همه از زنان حرف می‌زنند، اما صدای واقعی آن‌ها را نمی‌شنوند؟ پاسخ مزدا روشن است: «چون زن به چشم «ناموس» دیده می‌شود، نه انسان. چون قدرت سیاسی همواره به‌دنبال ابزاری برای تثبیت سلطه است، نه سوژه‌ای مستقل و کنشگر که معادلات را برهم‌بزند.»

وقتی امروز بنیامین نتانیاهو از شعار «زن، زندگی، آزادی» برای توجیه حمله به ایران استفاده می‌کند، مزدا آن را ادامه همان سناریویی می‌بیند که زنان افغانستان را ابزار توجیه اشغال کرد: «خنده‌دار است که فکر می‌کنیم آزادی با بمب می‌آید؛ با جسدهایی که روی دست‌مان می‌ماند. خنده‌دار است که کودک‌کشان را فرشته نجات فرض کنیم.» او تجربه «آزادی وارداتی» را با گوشت و پوست لمس کرده است: «امروز میلیون‌ها زن افغان از آن دموکراسی صادراتی، سهمی جز افسردگی، انزوا و ممنوعیت ندارند. خطر این سوءاستفاده از جنبش‌های زنان، چیزی بیش از بی‌حرمتی به رنج آن‌هاست.» به گفته او، این استفاده ابزاری از «رنج زنانه» برای توجیه جنگ و کشتار، جنبش‌های زنانه را بی‌اعتبار می‌کند، بهانه به دست خشونت‌طلبان می‌دهد و درنهایت خشونت علیه زنان را عادی و مشروع می‌سازد.

مزدا در پایان، پیامی برای زنان ایران و دیگر کشورهایی دارد که صدایشان ممکن است روزی ابزار توجیه جنگ‌ها شود: «مراقب باشید ابزار نشوید. صلح از آگاهی می‌آید، نه از بمب. هیچ کشوری با بمباران آزاد نشده. آن‌چه تغییر می‌کند، فقط رنگ زنجیرهاست.»

روایت «زویا»، یکی از اعضای (Afgactivistcollective) هم شنیدنی و خواندنی است؛ عضوی از گروهی خودسازمان‌یافته از نسل‌های اول و دوم افغان‌ها که خود را بخشی از جنبش‌های جنوب جهانی می‌دانند. گروهی که هم با اشغال آمریکا و ناتو مخالفت دارد، هم با رژیم طالبان و در تلاش است صدای خشم و امید مردم افغانستان را با سایر مبارزات منطقه‌ای پیوند بزند.

زویا با لحنی آرام اما پر از اطمینان سخن می‌گوید؛ زنی که در میانه جنگ بزرگ شده و صدای انفجار و سقوط را هم‌زمان با زمزمه آواهای مادرش شنیده است. او با تلخی یاد می‌کند از روزی که غرب با شعار «نجات زنان افغان» به کشورش حمله کرد، و با طعنه می‌گوید: «۲۰ سال جنگ برای این بود که طالبان، دوباره با طالبان جایگزین شود.» از نگاه زویا، وعده نجات، چیزی نبود جز بهانه‌ای برای مداخله‌ای اقتصادی و ژئوپلیتیک؛ نه برای حقوق زنان، بلکه برای منابع طبیعی و موقعیت استراتژیک افغانستان. زویا معتقد است، ریاکاری غرب نیازی به افشاگری ندارد: «همه‌چیز جلوی چشمان‌مان اتفاق افتاد.» توافق دوحه برایش سند روشنی است از اینکه پشت نقاب آزادی، فقط منافع نهفته بود. زویا می‌گوید: «سرزمین ما پر از منابعی است که برای تداوم ماشین جنگی سرمایه‌داری ضروری است؛ و بدن زنان، فقط یک ابزار تبلیغاتی بود.» در روایت او، مقاومت زنان افغان هرگز از بیرون نیامد. هرچه بود، از درون بود؛ از خانه‌هایی که مخفیانه کلاس درس شدند، از دستانی که بدون بودجه و حمایت، مسیر پیشرفت را ساختند: «با آن‌همه پولی که وارد افغانستان شد، آنچه دیده شد، تلاش خود ما بود، نه نهادهای بین‌المللی.» زویا به تلخی از ساختارهای فاسدی می‌گوید که با نام توسعه، زمین‌ها را از کشاورزان گرفتند، خانه‌ها را خریدند و مردمی را وابسته به بسته‌های غذایی کردند که پر از مواد افزودنی سمی‌اند. بسته‌هایی که نیاز به دارو ایجاد می‌کنند و همان شرکت‌های بین‌المللی دوباره سود آن را می‌برند. زویا می‌گوید: «بحران امروز افغانستان، نتیجه همین منطق بازار و سود است.»

با ورود طالبان، سرکوب‌ها شکل جدیدی گرفت؛ محدودیت‌هایی به‌اسم دین، که هیچ‌گونه پایه شرعی ندارند: «از تعطیلی مدارس دخترانه بعد از کلاس ششم گرفته تا ممنوعیت حمام زنانه و حتی پنجره‌هایی که باید تغییر شکل دهند تا آشپزخانه از بیرون دیده نشود. این‌ها فقط بهانه‌اند برای منحرف کردن ما از موضوع اصلی؛ غارت کوه‌ها و استخراج منابع.» زویا با عصبانیت پنهانی می‌پرسد: «چه کسی به طالبان سلاح می‌دهد؟ چگونه طالبان در طول ۲۰ سال «مبارزه» این‌قدر قدرت گرفت؟ همان نیروهایی که شعار آزادی می‌دهند، هم‌زمان در صنعت دارویی، نظامی و الکترونیکی از مصیبت افغان‌ها سود می‌برند.»

در این میان، «فمینیسم سفید» هم از تیغ نقد او در امان نیست. او سیاست روابط خارجی فمینیستی کشوری مثل آلمان را به سخره می‌گیرد: «زنان افغانستان نادیده گرفته می‌شوند، زنان فلسطین اصلاً وجود ندارند و زنان ایران باید نجات داده شوند.» برای زویا، این نسخه فمینیسم همان بازتولید استعمار است؛ با زبانی زیباتر و لباسی مترقی‌تر: «این‌ها مفاهیمی نادرست از فمینیسم ارائه می‌دهند؛ فمینیسمی که نه با پدرسالاری می‌جنگد، نه ساختارها را به چالش می‌کشد.» اما راه‌حل چیست؟ زویا می‌گوید: «تقویت صداهای زمینی. فقط با روایت‌های واقعی می‌توان در برابر شست‌وشوی بنفش ایستاد؛ یعنی استفاده از شعارهای فمینیستی برای پوشاندن سیاست‌های جنگ‌طلبانه.»

زویا پیامی هم برای زنان ایران یا هر زن دیگری دارد که مبارزات‌شان ممکن است توسط قدرت‌ها مصادره شود: «ما در افغانستان، فلسطین، ایران، کردستان، کنگو، سومالی و بلوچستان، همگی در مبارزه‌ای مشترکیم؛ علیه پدرسالاری، علیه امپریالیسم و علیه سرمایه‌داری.»

روایت‌های زنان جنگ‌زده از نقاط مختلف منطقه، در جزئیات شاید متفاوت باشد اما در معنا هم‌صداست: آزادی نه با اشغال می‌آید، نه با بمب و شعارهایی مانند «زن، زندگی، آزادی» نباید ابزار دست قدرت‌هایی شود که خود از عاملان نقض این سه‌گانه‌اند. در جهانی که خشونت ساختاری و امپریالیسم همچنان با ماسک «رهایی» سراغ جوامع جنوب می‌آیند، شنیدن صدای زنان واقعی، از درون جوامع، بیش از همیشه ضروری است. آن‌ها نیازی به ناجی ندارند.

فیدا، پژوهشگر مطالعات جنسیت، متولد غزه:
وقتی استفاده بنیامین نتانیاهو، نخست‌وزیر اسرائیل، از شعار «زن، زندگی، آزادی» در توجیه حملاتش به ایران را شنید، اصلاً تعجب نکرد و با خودش فکر کرد این کاری است که رژیم اسرائیل همیشه بلد بوده؛ استفاده ابزاری از رنج دیگران برای توجیه خشونت خودش. «این نشان‌دهنده یک ذهنیت استعمارگر و نژادپرستانه است که دیگران را غیرانسانی می‌بیند.»

آیه، روزنامه‌نگار و فعال حقوق زنان از عراق:
آمریکا بعد از حمله به عراق در سال ۲۰۰۳، آن سیستم خشونت‌بار علیه زنان را از بین نبُرد، بلکه آن را قوی‌تر کرد: «صدام باید می‌رفت، اما نحوه رفتنش، فقط ویرانی را عمیق‌تر کرد. آمریکا تصمیم گرفت عراق چگونه «تغییر» کند، حاکمان جدید را انتخاب کرد و اولویت‌هایی را به کشور تحمیل کرد که هیچ ربطی به خواست مردم نداشت. عراق برای زنان نه آزاد شد، نه امن؛ فقط شکل دیگری از زندان بود و همچنان همین است.»

خبرسازان

کاهش زمان جذب هیئت‌علمی دانشگاه‌ها

حسین سیمایی، وزیر علوم، تحقیقات و فناوری از کاهش زمان فرآیند جذب هیئت‌علمی به شش ماه خبر داد و گفت: «در اصلاح دستورالعمل‌ها، تاکید بیشتری بر صلاحیت‌های علمی متقاضیان شده و به طور ویژه، به ارزش علمی بیشتر نسبت به صلاحیت‌های عمومی پرداخته‌ایم.» به گزارش ایلنا، سیمایی درباره اعتراضات مطرح‌شده نسبت به طولانی‌بودن فرآیند جذب هیئت‌علمی گفت: «در دستورالعمل جدید این مدت به شش‌ماه کاهش یافته است؛ در گذشته، گاهی فرآیند جذب یک متقاضی بیش از دو سال طول می‌کشید که در برخی موارد حتی به سه سال هم می‌رسید؛ امیدواریم که این فرآیند اکنون سریع‌تر و کارآمدتر شود.» او با اشاره به طرح‌های تامین مسکن برای استادان دانشگاه، طرح جدید ساخت مسکن برای اعضای هیئت‌علمی با استفاده از اراضی مازاد دانشگاه‌ها را گامی مؤثر در کاهش مهاجرت اساتید و بهبود شرایط معیشتی آنها دانست.

بررسی سالانه ۱۰۰ هزار پرونده روانپزشکی

براساس اعلام سازمان پزشکی قانونی کشور، از حدود ۲/۵ میلیون نظریه کارشناسی سازمان در طول هر سال، بیش از ۱۰۰ هزار مورد آن به حوزه روانپزشکی قانونی مربوط می‌شود. به گزارش ایسنا، علاوه بر این، سالانه به‌طور متوسط هفت هزار و ۲۰۰ پرونده با موضوعات روانپزشکی قانونی در کمیسیون‌های تخصصی سازمان مورد بررسی قرار می‌گیرد که این موضوع نیز نشان‌دهنده اهمیت و حجم بالای پرونده‌های روانپزشکی قانونی در سازمان است. موضوعات پرونده‌های روانپزشکی قانونی بسیار گسترده و متنوع با پیچیدگی‌های خاص است و مواردی همچون رشد و کمال عقل، مسئولیت کیفری، توانایی اداره امور مالی، حضانت، عسر و حرج و... را در بر می‌گیرد. به همین دلیل پرداختن به این موارد برای سازمان از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است و تلاش می‌شود این پرونده‌ها با نهایت دقت رسیدگی شود.

اسکان اضطراری ۴۰۷ شهروند

رئیس سازمان مدیریت بحران شهر تهران از اسکان ۴۰۷ نفر در قالب ۱۳۹ خانوار در پی حملات اخیر رژیم صهیونیستی خبر داد. علی نصیری در این باره گفت: «هم‌اکنون ۱۰۹ پایگاه مدیریت بحران در سطح شهر فعال است و در ۸۵ پایگاه، نیروهای اورژانس مستقر شده‌اند.» او با اشاره به وضعیت آمادگی پایتخت در برابر شرایط بحرانی مانند جنگ، ادامه داد: «هرچند این موضوع نیازمند مطالعات دقیق‌تری است، اما نسبت به آغاز دوره ششم مدیریت شهری، رشد قابل‌توجهی در آمادگی مشاهده می‌شود؛ گرچه هنوز تا نقطه مطلوب فاصله داریم. در ابتدای دوره جاری، ۴۶ پایگاه به شهرداری تحویل شده بود و برخی دیگر نیز در اختیار نهادهای دیگر قرار داشتند، اما اکنون این تعداد به ۱۰۹ پایگاه افزایش یافته و اغلب آن‌ها تحویل شهرداری شده‌اند.»